احکام

ارتداد؟

سید جواد ورعی

بسم الله الرحمن الرحیم

احکام ارتداد

نویسنده:

جواد ورعی

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا ، بی نا)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

احکام ارتداد

مشخصات کتاب

مولف:سید جواد ورعی

مقدمه

در دو بخش قبلی، «ارتـداد از نظر اهـل لغت و در قرآن کریم»، «اقسـام ارتـداد»، «ملاـک و ضـابطه ارتـداد فطری» و «موجبـات ارتداد» توسط اسـتاد محترم مورد بحث قرار گرفت. اینک در بخش پایانی مباحث دیگری پیش روی شـماست. «اسـتتابه وعدم اسـتتابه و موارد هر کدام»، «حدّ و مقدار استتابه»، «مرجع تشخیص ارتداد و مجری حد ارتداد و بعضی از فروع آن»، «احکام زن مرتـد ماننـد زندانی شدن، جدایی از شوهر»، «اموال مرتد» و «مسایل غیر منصوص»، مباحثی هسـتند که از نظر فقهی مورد بحث قرار گرفته و اقوال فقها و ادّله هر کـدام بررسـی شده اند. این بخش محصول چندین جلسه درس با حضور گروهی از فضـلای حوزه است. به شـیوه دو بخش گذشته، موارد ارجاعات با شماره پاورقی آمده و مواردی که مقرر نکته ای توضیحی یا تکمیلی را افزوده با شماره داخل پرانتز مشخص شده است.

استتابه و عدم استتابه

اشاره

یکی از تفاوتهای اساسـی در احکام مرتـد فطری و مرتد ملّی، مسأله «اسـتتابه و عدم اسـتتابه» است. در کتب فقهی با اسـتفاده از روایات آمـده است که مرتد فطری بدون آنکه اسـتتابه شود، احکامی بر آن مترتب می گردد، ولی مرتد ملی اسـتتابه می شود، اگر توبه کرد احکام ارتـداد مترتب نمی شود ولی چنان که از توبه اجتناب ورزید، احکام ارتداد جاری می شود. سؤالی که در این بـاره مطرح است اینکه اگر مرتـد فطری قبل از اسـتتابه، خودش توبه کنـد آیا باز هم احکام ارتـداد جاری است یا توبه اش پذیرفته شده و احکام بر او مترتب نمی شود یا بعضی از احکام مترتب شده و بعضی دیگر منتفی می گردد؟ برای روشن

شدن مطلب باید روایات مسأله را مورد بررسی قرارداد.

روایات مسأله

اشاره

روایت ما در این مسأله، چهار طائفه است: طائفه اول، در باره مرتد فطری است که «لایستتاب» و مجموعاً هفت روایت است. طائفه دوم، در باره مرتد ملّی است که «یستتاب» و مجموعاً سه روایت است. طائفه سوم، حاوی حکم هر دو قسم است که فطری استتابه نمی شود ولی ملی استتابه می شود و مجموعاً چهار روایت است. طائفه چهارم، سخنی از مرتد فطری و ملی ندارد و تنها سخن از استتابه و عدم استتابه دارد که به قرینه سه طائفه قبلی بر دو گروه فطری و ملّی حمل می شود. روایات حاوی «عدم استتابه» بر مرتد فطری و روایات حاوی «استتابه» بر مرتد ملّی حمل می شوند.

طائفه ۰۱

روایت اول، مکاتبه با امام هشتم است که قبلاً نقل کردیم. «رجل ولد علی الاسلام ثم کفر و اشرک و خرج عن الاسلام هل یستتاب او یقتل و لا یستتاب، فکتب(ع): یقتل». [۱] . «لا یستتاب» به چه معناست؟ یعنی توبه اش فایده و اثری ندارد یا وظیفه ما استتابه او نیست؟ البته ممکن است خودش توبه کند. اینکه توبه او اثر دارد یا نه، ظاهراً روایت ناظر به این جهت نیست. البته فقهای شیعه در باره مرتد فطری که توبه کرده باشد، نیز معتقدند احکام ارتداد جاری می شود و توبه او اثری ندارد ولی جای این سؤال باقی است که در این روایت، سخن از عدم قبول توبه ندارد، بلکه سخن از «عدم استتابه» دارد و عدم استتابه اعم از این است که شخص خود توبه کند یا نکند. من تردید دارم که آیا روایت شامل کسی که خودش توبه کرده باشد، هم

می شود یا نه؟ آیا «یُقتل» در روایت اطلاق دارد؟ یعنی چه توبه کرده باشد و چه توبه نکرده باشد، کشته می شود؟ آیا ما یقین داریم که امام از این جهت نیز در مقام بیان بوده تا بتوانیم به اطلاق تمسک کنیم؟ اگر بخواهیم از این روایت لزوم قتل را به طور مطلق استفاده کنیم، سه راه دارد: ۱ روایت دلالت بر لزوم قتل دارد، گویا سائل برای آنکه راهی برای کشته نشدن مرتد پیدا کند از امام سؤال کرده که آیا راهی دارد؟ ولی امام پاسخ فرموده: راهی وجود ندارد و چنین شخصی باید کشته شود. این احتمال در روایت ضعیف است. ۲ به اطلاق «یُقتل» در کلام امام تمسک شود یعنی «یقتل سواء تاب ام لم یتب». ولی این احتمال مبنی بر آن است که یقین کنیم امام(ع) از این جهت نیز در مقام بیان بوده و چنین یقینی وجود ندارد. ۳ تنها راه باقیمانده، ترک استفصال از سوی امام است. امام(ع) که می داند بعضی از افراد پس از ارتداد توبه می کنند و بعضی عناد ورزیده و به حال کفر باقی می مانند، قاعدتاً اگر حکم این دو صورت متفاوت بود باید استفصال می کردند. ترک استفصال در مقام حاجت قبیح است. البته ممکن است که سؤال کننده نسبت به این جهت متوجه نبوده، اما امام در مقام بیان حکم شرعی باید حکم هر دو صورت را بیان می کردند و چون چنین تفصیلی را مطرح نکرده اند، معلوم می شود که توبه مرتد فطری، تغییری در احکام ارتداد ایجاد نمی کند. پس تنها راهی که می تواند لزوم قتل

مرتـد فطری را، حتی پس از توبه، اثبـات کنـد، همین راه سوم است. روایات دیگر نیز شبیه همین روایت است، به عنوان نمونه: روایت دوم، روایت عمـار ساباطی است که قبلاً نقل کردیم «... فان دمه مباح لمن سـمع ذلک منه و امرأته بائنه منه یوم ارتّـد و یقسّم ماله علی ورثته و تعتـدّ امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یسـتتیبه». [۲] . روایت چند حکم قطعی مرتد فطری را بیان کرده، ولی آیا روایت اطلاق دارد؟ چه توبه کند و چه بر کفر خود اصرار ورزد؟

طائفه ۲.

طائفه دوم روایات مربوط به مرتـد ملّی است که اسـتتابه می شود و توبه اش پـذیرفته است و خارج از مورد بحث ما می باشـد. [۳] .

طائفه ۳.

روایت اول: عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن قال: سألته عن مسـلم تنصّر قال: یقتل و لا یسـتتاب. قلت: فنصـرانی اسلم ثم ارتـدّ قـال: یسـتتاب فان رجع و الاّ قتل. [۴] . چنـد روایـت دیگر بـه همین مضـمون وجـود دارد که در بحث ارتـداد فطری نقل کردیم. (روایت هشـتم و نهم) در میان روایات فراوان این طائفه تنها یک روایت به چشم می خورد که تعبیر (لا یستتاب) ندارد بلکه (فَلا توبه له) دارد که قابل توجیه و تأویل نیست و چون در مرتد ملّی، استتابه مسلم است، لذا روایت مربوط به مرتد فطری است. روایت چنین است: محمـد بن یعقوب عن محمد بن ابراهیم عن ابیه و عن عده من اصـحابنا عن سـهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن العلاء ابن رزین عن محمـد بن مسـلم قال: سألت اباجعفر(ع) عن المرتـد قال: من رغب عن الاسـلام و کفر بما انزل علی محمـد(ص) بعد اسـلامه، فلا توبه له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسّم ما ترک علی ولده. [۵] . در میان انبوه روایات، در هشت روایت تعبیر (لا یستتاب و یقتل) به چشم می خورد که در میان آنها روایت صحیح، موثق، ضعیف و مجهول وجود دارد، از این رو بـا توضـیحاتی که گـذشت، دست مـا از روایـات کوتـاه است؛ تنها روایت قابل توجه، روایت محمـد بن مسلم است که تعبیر «فلا توبه له» دارد و ظاهرش این است

که توبه اش فایده ای ندارد.

اقوال فقها

اشاره

شیخ صدوق در مقنع، شیخ طوسی در نهایه، ابن ادریس در سرائر، ابن حمزه در وسیله، یحیی بن سعید در جامع، محقق در شرایع، علامه در قواعد و ارشاد، شهید اول در دروس و شهید ثانی در مسالک [۶] همگی معتقدند که توبه مرتد فطری پذیرفته نیست تنها ابن براج عبارتی دارد که اگر صحیح باشد و عبارتی از نسخه اصلی ساقط نشده باشد (چنانکه بعضی احتمال داده اند)، بر خلاف سایرین است [۷] . عبارت چنین است: «و اذا کان المرتد مولوداً علی فطره الاسلام وجب قتله من غیر استتابه فان تاب لم یکن لاحد علیه سبیل». [۸] . صاحب جواهر هم ادعای اجماع محصّل کرده و هم اجماع منقول، ولی ما که آراء قدما را بررسی کردیم، پنج یا شش نفر «لا یستتاب» تعبیر کرده اند، شش یا هفت نفر «لن تقبل توبته» تعبیر کرده اند، لذا به نظر ما اجماع محصل وجود ندارد و اجماع منقول نیز حجت نیست. با وجود این همه روایات به احتمال قوی اجماع اگر باشد مدرکی است. [۹] عبارت تنی چند از فقهای متأخر را در این باره نقل می کنیم:

عبارات فقهاء متأخر

شهید اول در دروس می گوید: و لا تقبل منه التوبه ظاهراً و فی قبولها باطناً وجه قویّ. [۱۰] . مراد از ظاهر و باطن چیست؟ ۱ یعنی احکام فقهی با توبه برداشته نمی شود ولی به احتمال قوی خداوند توبه مرتد فطری را می پذیرد. ۲ سه حکم فقهی معروف قتل، جدایی همسر و تقسیم اموال با توبه برداشته نمی شود، اما احکامی چون نجاست یا ارث بردن که از آثار باطنی

هستند، پس از توبه برداشته می شوند. شهید ثانی در مسالک الافهام می نویسد [۱۱] : «و لا ـ تقبل توبته ظاهراً لما ذکرناه (که سه حکم معروف برداشته نمی شود) و للاجماع، فیتعین قتله مطلقا، و فی قبولها باطناً قول قویّ حذراً من تکلیف ما لا یطاق لو کان مکلفاً بالاسلام او خروجه عن التکلیف ما دام حیّاً و هو باطل بالاجماع، و حینئذ لو لم یطّلع علیه احد او لم یقدر علی قتله او تأخّر قتله بوجهٍ و تاب، قبلت توبته فیما بینه و بین الله تعالی و صحت عباداته و معاملاته و طهر بدنه، و لا یعود ماله و زوجته الیه بذلک، عملاً بالاستصحاب و لکن یصح له تجدید العقد علیها بعد العدّه و فی جوازه فیها وجه کما یجوز للزوج العقد علی المعتدّه عنه بائناً و بالجمله فیقتصر فی الاحکام بعد توبته علی الامور الثلاثه فی حقه و حق غیره و هذا امر آخر وراء العقول باطناً». [۱۲] . ممکن است در استصحاب مناقشه شود، زیرا در حال کفر و ارتداد، مالش به ورثه منتقل شده و با توبه کردن موضوع عوض می شود و لذا استصحاب جاری نیست. البته مسأله مورد اختلاف است، حکمی را از عنوانی به عنوان دیگر سرایت دادن، استصحاب نیست بلکه «تسریه الحکم من عنوان الی عنوان آخر» است، ولی اگر حکمی به یک شخص تعلق گرفت مثلاً زنش از او جدا شد، الان پس از توبه شک می کنیم که آیا زمان جدایی به سر آمده یا نه، می توانیم استصحاب جاری کنیم، زیرا معنون واحد است هر چند عنوان تغییر کرده باشد. شاید شهید ثانی

که استصحاب جاری کرده، از کسانی باشد که اتحاد معنون را برای جاری کردن استصحاب کافی بداند. خلاصه به نظر شهید آن سه حکم منصوص با توبه برداشته نمی شود ولی احکام غیر منصوص با توبه برداشته می شود. [۱۳] . فیض کاشانی می گوید: «تقبل توبته فیما بینه و بین الله فتصح عباداته و معاملاته». امام خمینی می نویسد: «و لا تفید توبته و رجوعه الی الاسلام فی رجوع زوجته و ماله الیه، نعم تقبل توبته باطناً و ظاهراً ایضاً بالنسبه الی بعض الاحکام فیطهر بدنه و تصح عباداته و یملک الاموال الجدیده باسبابه الاختیاریه کالتجاره و الحیازه والقهریه کالارث و یجوز له التزویج بالمسلمه بل له تجدید العقد علی زوجته السابقه». [۱۴] . آیت الله خوئی می نویسد: «فی بیان وجه قبول توبته بالنسبه الی غیر الاحکام اللازمه و ذلک لعموم ما دلّ علی قبول التوبه (ان الله یغفر الذنوب جمیعاً)، و ما دلّ علی ان من اظهر الشهادتین یحکم باسلامه و یؤکّد ذلک انه لا شکّ فی عدم سقوط التکلیف عنه و انه مکلّف بالصلوه و الصیام و غیرهما مما یشترط فی صحته الاسلام فلو لم تقبل توبته امتنع تکلیفه بذلک مع انه مسلم بمقتضی اظهار الشهادتین». [۱۵] . صاحب جواهر نیز در مسأله تردید کرده است و در میان فقهاء اعم از قدما و متأخرین کسی را نیافتیم که در بقای آن سه حکم پس از توبه تردید نماید، لذا روایت محمد بن مسلم را به قرینه اجماع یا سایر روایات، بر این سه حکم حمل می کنیم. البته من ادعای اجماع ندارم، بلکه صرفاً مخالفی در مسأله نیافتم. سه حکم

یـاد شـده، هم در روایت عمـار سابـاطی است و هم در روایت محمـد بن مسـلم؛ مخـالفی نیز در مسأله وجود نـدارد. نسـبت به روایت عمـار ساباطی هر چنـد بعضـی از علما همچون صاحب قاموس الرجال، اردبیلی در جامع الرواه و آقای حجت معتبر نمی دانند، اما موثقه است و به نظر ما قابل اعتماد است. روایت محمد بن مسـلم نیز مشـکلی ندارد. «جدایی همسر» در این روایت و «تقسـیم امـوال» که پس از توبه هم به قوت خود بـاقی است، طبق قاعـده است. چون ابـانه زوجه به معنـای بطلان عقـد است و صحت عقـد بـار دیگر نیازمنـد دلیل است. نسـبت به تقسـیم اموال نیز، توبه نمی توانـد اموال تقسـیم شـده بین ورثه مسـلمان را بازگردانـد. بنـابراین به نظر مـا نسـبت به این دو حکم حتی اگر روایت و اجمـاعی هم نبود، طبق قاعـده بود، اما نسـبت به بقای حکم قتـل پس از توبه به نظر مـا تردیـد وجود دارد و لـذا نه فتوا به جواز قتل می دهم و نه عـدم جواز، و در واقع در این مسأله متوقف هسـتم چون هر دو می تواند مسـتند به دلیل باشد. ممکن است کسـی بگوید چون کشتن مسلمان حرام است، نمی توان مرتدی را که توبه کرده و بار دیگر به دامن اسلام برگشته، به قتل رساند، ولی پاسخ این دلیل آن است که مسلمانی که مسبوق به ارتداد نباشد، کشـتن وی حرام است، حرمت قتل مسلمانی که مسبوق به ارتداد است، معلوم نیست. به قول صاحب مدارک، اگر در جواز قتل او شک کردیم، می توانیم استصحاب کنیم. و اگر کسی بخواهد با استناد به دو

روایت فوق جواز قتل را اثبات کند ممکن است بگوییم آن دو روایت معارض دارند. هم با عمومات کتاب در تعارض اند و هم با عمومات سنت. لذا من در این مسأله توقف می کنم. [۱۶] .

حد استتابه

در بحث استتابه، یک مسأله این است که استتابه مرتد واجب است یا مستحب؟ برخی از فقها واجب دانسته و بعضی مستحب شمرده اند. به نظر ما در جایی که استتابه گفته شده مثل مرتد ملی و زن مرتد، واجب است چون در روایات امر به استتابه شده و امر افاده وجوب می کند. [۱۷] . مسأله دیگر این است که چند مرتبه استتابه لازم است؟ یک مرتبه یا بیشتر؟ در یک جلسه یا جلسات متعدد؟ در بعضی از روایات استتابه مطلق است و در بعضی از روایات سه مرتبه تکرار شده است. سه روایت که هیچ کدام صحیحه نیست [۱۸] ، سه روز استتابه را سفارش کرده و در بعضی از روایات آمده که اگر مرد مرتد روز چهارم توبه نکرد، کشته می شود، و اگر زن باشد، در زندان نگهداری می شود. استتابه باید مکرر انجام شود و نباید برای آن مقدار معین کرد [۱۹] ، زیرا تا زمانی که امید به توبه مرتد وجود دارد باید استتابه را ادامه داد. در بعضی از نقلها آمده که حضرت علی(ع) تا بیست روز به شخصی مهلت داد و در منابع اهل سنت تا چهل روز هم نقل شده است. بنا بر این نظر، روایاتی که دو بار یا سه بار، دو روز یا سه روز را معین کرده اند، ضعیف یا به عنوان ذکر مثال آورده

انـد. از این رو به تـأخیر انـداختن حـد برای مصـلحت مـانعی نـدارد ولی تعطیل آن جایز نیست. اگر معلوم شـد که لجاجت می ورزد، می توان حدّ را جـاری کرد ولی تا وقتی که خواسـتار حل شـبهه فکری خویش است، موظفیم حـد را به تأخیر انـدازیم. صاحب جواهر می گوید: اگر کسـی ادعا کرد که مهلت لازم دارد تا توبه کند، ما وظیفه نداریم به سـخن او گوش بسپاریم، یا مسـلمان می شود یـا به دسـتور پیامبر(ص) او را به قتل می رساننـد [۲۰] . به نظر مـا این سـخن تمـام نیست، زیرا به حکم آیات متعدد قرآن، ما وظیفه داریم شبهه فکری این شخص را برطرف کنیم. اینکه فقها گفته اند برای توبه کردن مهلت می دهیم، چه حکمتی دارد؟ چگونه ممکن است به مرتـدهای دیگر که بـا انگیزه های مختلف مرتـد شـده انـد، مهلت می دهیـد، اما به مرتد فکری برای رفع شـبهه مهلت نمی دهید؟ چطور ممکن است مرتد چند مرتبه اسـتتابه شود تا فرصت توبه داشته باشد، ولی برای رفع شبهه مهلت داده نشود؟ [۲۱] عـده ای از فقها فرموده اند اگر مهلت خواست به او مهلت داده می شود. اساساً هر جا نیاز به توبه باشـد، مـا راهی به قلب و انـدیشه مردم نـداریم، البته اگر در مواردی قراین قطعی دلالت کنـد که این شـخص لجاجت می کند و اهل توبه نیست، به یقین خود عمل می کنیم. پیامبر(ص) در آن ماجرای تاریخی، که اسامه و یارانش در سریّه ای، عربی بدوی را که شهادتین گفته بود، به گمان حیله و دروغ کشته بودند، خیلی ناراحت شد و فرمود: آیا

به حال او رحم نکردید؟! [۲۲] خلاصه آنکه ما مأمور به ظواهریم، همین که شهادتین را بر زبان جاری کند و اظهار توبه نماید، از او پذیرفته می شود.

مرجع تشخیص ارتداد و صدور حکم

اشاره

یکی از مباحث در باب ارتداد این است که چه کسی باید ارتداد اشخاص را تشخیص دهد و احکام ارتداد را جاری کند؟ آیا امام معصوم مرجع تشخیص است یا نایب او و مجتهد جامع الشرایط، یا قاضی و یا هر شنونده ای می تواند ارتداد افراد را تشخیص دهد و احکام آن را جاری کند؟ آیا اجرای حد ارتداد نیازمند اجازه از سوی حاکم است؟ و اگر کسی بدون اجازه اقدام به اجرای حد کرد مستحق قصاص است یا نه؟ در مسأله دو قول وجود دارد: عده ای معتقدند فقط حاکم شرع می تواند حکم به ارتداد افراد دهد چون ارتداد مسأله ای اجتهادی و فنی است و در هر مسأله فنی ورود افراد غیر کارشناس و ناآشنا با مبانی اجتهاد ممنوع است. به نظر ما این سخن مطلقاً صحیح نیست زیرا گاهی آگاهی از ارتداد شخص، احتیاجی به آشنایی با مبانی اجتهاد ندارد. اگر کسی بگوید من اسلام را قبول ندارم، قبلاً مسلمان بودم ولی الان کافرم، آیا تشخیص ارتداد این شخص کار دشواری است؟ آیا حتماً باید نزد حاکم شرع برود تا حاکم به ارتداد او حکم کند؟ دلیلی بر لزوم این امر وجود ندارد. پس در مواردی که تشخیص ارتداد آسان بوده و نیاز به تشخیص کارشناس ندارد، هر کسی می تواند تشخیص دهد، ولی در مواردی که مثلاً با دو واسطه سخن شخص به تکذیب پیامبر منتهی می

شود و هر کسی نمی تواند آن را تشخیص دهد، مجتهد باید ارتداد شخص را تشخیص دهد. البته اجرای حدّ، مطلب دیگری است. ناگفته نماند که در مواردی که شخص ارتداد کسی را تشخیص می دهد و حکم به ارتداد می کند، اگر نتواند آن را اثبات کند، چه بسا مجازات شود. این اختلاف نظر ثمراتی دارد. بنابراین نظر که بعضی از موارد از سوی اشخاص عادی قابل تشخیص است، شخص می تواند نزد دو شاهد عادل شهادت دهد و آنها نیز در دادگاه شهادت دهند و ارتداد ثابت شود و این شخص نیز به خاطر نسبت ارتدادی که داده، مجازات نمی شود. اثر دیگر این است که آنچه مربوط به وظیفه شخصیِ انسان است، می تواند بنا بر تشخیص خود عمل کند. مثلاً اگر زنی ارتداد شوهرش را احراز کرد، وظیفه دارد از او جدا شود هر چند نتواند آن را در دادگاه ثابت کند، یا ورثه در صورت احراز ارتداد شخص می توانند اموال او را تقسیم کنند هر چند نتوانند در دادگاه ثابت کنند. مثل کسی که ماه شب اول رمضان را دیده، وظیفه دارد روزه بگیرد هر چند برای حاکم ثابت نشود و حکم به حلول ماه رمضان نکند. از این رو اولاً، ارتداد چون مسأله ای پیچیده و اختلافی است، حکم به آن در درجه اول وظیفه امام معصوم، نایب عام یا خاص اوست، زیرا صدور حکم ارتداد بستگی به تخصص و آگاهی از مبانی اجتهاد و امثال آن دارد. ثانیاً، بعضی از موارد ارتداد به وضوح برای انسان قابل تشخیص است و وجداناً برای انسان ثابت می شود، البته

ثبوت وجـدانی برای جـاری کردن همه احکـام ارتـداد کـافی نیست، بلکه ثبوت شـرعی لازم دارد و حاکم شـرع بایـد حکم به ارتـداد صـادر کنـد. ثالثـاً، ترتّب بعضـی از احکـام ارتـداد نیازمنـد حکم حـاکم نیست. مثلاً مثالهایی که در باره همسـر یا ورثه شخص مطرح کردیم. مردی که در خانه به راحتی خـدا و پیغمبر را انکار می کنـد و زن و فرزنـدش یقین به ارتـداد او پیدا می کننـد ولی از ترس نمی توانند آن را در دادگاه ثابت کنند، یا اگر شـکایت کنند مرد منکر می شود، آیا چنین زنی می تواند به خاطر عـدم ثبوت ارتـداد در دادگاه، او را مسـلمان بدانـد یا موظف است آنچه که از احکام ارتداد به خودش مربوط می شود، مترتب نمایـد؟ باید احکام مربوط به خود را مترتب کند. باید با او معامله نجس کند، او را مالک اموالش نداند، از او جدا شده و عـدّه نگه دارد، مگر آنکه قدرت نداشـته باشد که در این صورت معذور خواهد بود. اما حکم قتل مرتد از احکامی است که به ثبوت شـرعی و حکم حـاکم نیـاز دارد. زن نمی توانـد بـدون حکم حـاکم، شوهرش را به خاطر ارتـداد به قتل برسانـد. اگر کشت مرتکب معصیت شده و چنانکه نتواند ارتداد او را ثابت کند، مستحق مجازات است. فرزندان هم گرچه می توانند اموال او را بـدون اذن تصـرف کننـد اما حق کشـتن او را ندارنـد. علت اینکه نمی توان او را کشت این است که اگر مجتهدی ارتداد شخصی را احراز کرد و حکم به ارتداد صادر نمود ولی هنوز اجازه عام یا خاص برای کشتن او نداد،

نمی توان شخص مرتد را به قتل رسانید، زیرا حکم به ارتداد غیر از اجرای حکم قتل است، پس از صدور حکم ارتداد، اجرای حدّ نیازمند اجازه است. وقتی در چنین فرضـی که حکم ارتداد صادر شده نمی توان بدون اجازه حد جاری کرد، در جایی که حکمی از سوی حـاکم صـادر نشـده، به طریق اولی نمی توان حـد جـاری نمود. پس اجرای حکم قتل یا بایـد مباشـرتاً از سوی حاکم انجام گیرد یا به دیگری اجازه دهد تا حکم را به مرحله اجرا بگذارد.

دلیل مسأله

اشاره

در آیات قرآن، دلیلی در این باره وجود نـدارد، اجماعی هم در مسأله ثابت نیست، دلیل عقلی هم بر جواز قتل مرتد بدون اذن حـاکم وجـود نـدارد. تنهـا دلیـل و مـدرک روایـات است. در میـان روایـات فراوانی که در ابـواب مختلف ارتـداد زن، ارتـداد غلوکننـده، ارتـداد منکر ضـروری، مرتـد ملی و فطری، نقل شده، تنها دو روایت وجود دارد که به اشـخاص اجازه می دهد که پس از ثبوت ارتداد وجداناً یا شرعاً حد ارتداد را جاری کنند و مرتد را به قتل رسانند، ولی این دو روایت گذشته از اشکالاتی که دارنـد، با روایاتی روبه رو هسـتند که اجرای حـد ارتداد را شأن حاکم دانسـته است. علاوه بر آن، روایاتی هم نقل شده که اشخاص را نزد امام علی(ع) آورده اند، حضرت پس از تحقیق و بررسی و احراز ارتداد، خود حد ارتداد را جاری کرده اند.

روایت ۰۱

این روایت از عمـار سابـاطی است که قبلاًـ نقل شـده، ولی بار دیگر نقل می کنیم تا به تفصـیل مورد بحث قرار گیرد. سـمعت اباعبدالله(علیه السلام) یقول: کلّ مسلم بین مسلمین ارتدّ عن الاسلام و جحد محمداً(ص) نبوّته و کذّبه، فان دمه مباح لمن سمع ذلک منه و امرأته بائنه منه (یوم ارتـدّ) و یقسّم ماله علی ورثته و تعتدّ امرأته عدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یستتیبه. [۲۳] . نسبت به برخی از راویـان سـند روایت مثـل سـهل بن زیـاد و عمـار سابـاطی نکاتی را پیشتر آوردیم. ما خود به روایات موثقه عمل می کنیم ولی با مخالفت عده ای نسبت به روایات عمار ساباطی روبه رو هستیم.

از نظر متن نیز بین صدر و ذیل روایت تنافی وجود دارد. در صدر روایت می گوید: «فدمه مباح لکل من سمعه» و در ذیل روایت می گوید: «و علی الامام ان یقتله و لا یستتیبه». جوابهای مختلفی از این تنافی داده و گفته اند: - اگر شنونده کشت، به وظیفه اش عمل کرده ولی اگر نکشت حاکم او را می کشد. - کشتن چنین شخصی برای شنونده مباح است ولی بر حاکم واجب است. - اگر نزد امام آوردند، وظیفه دارد او را بکشد و اگر نیاوردند و خودشان کشتند، به وظیفه عمل کرده اند. استدلال به این روایت برای جواز قتل مرتد توسط شنونده، با اشکالاتی روبه رو است: ۱ صدر و ذیل روایت تعارض دارد. ۲ سند روایت از نظر بعضی از علما مخدوش است هر چند ما به روایت موثق عمل می کنیم. ۳ با عمومات کتاب مثل «من قتل نفساً بغیر نفس او فساد فی الارض فکانّما قتل الناس جمیعاً» [۲۴] و «و لا تقتلوا النفس التی حرّم الله الاّ بالحق» [۲۵] تعارض دارد و روایت عمار ساباطی نمی تواند چنین آیاتی را تخصیص بزند. [۲۶] . ۴ در بعضی روایات که خواهد آمد برای اجرای حدّ، مسؤول مشخص شده است. البته اثبات چیزی نفی غیر خود نمی کند و جمله مفهوم ندارد که دیگران را نفی کند. در روایت برید عجلی می گوید: «علی الامام ان یقتله» [۲۷] ، ولی از این لسان می فهمیم که یکی از وظایف حاکم است. ۵ با آنکه در قرآن نُه آیه در باره ارتداد داریم در حالی که خمس

یک آیه بیشتر ندارد معلوم می شود مسأله مورد ابتلا بوده، معذلک مشاهده نشده که مردم کسی را به عنوان مرتدّ رأساً کشته باشند، در حالی که چون مسأله مورد ابتلایی بوده، اگر اتفاق افتاده بود، قاعدتاً باید نقل می شد. ۶ سیره ائمه اطهار(ع) بر این بود که افراد مرتدها را معرفی می کردند، آنان نیز متّهمان را احضار نموده و پس از پرس و جو و تحقیق و اثبات ارتداد، خود اقدام می کردند و دیده نشده که افراد، خود مرتدّی را کشته باشند یا امام فرموده باشد: می خواستی او را بکشی. اگر کشتن مرتد رأساً جایز باشد، در جامعه هرج و مرج لازم می آید. عده ای در منازعات دیگری را می کشند و می گویند: مرتد شده بود. البته در مورد سابّ النبی که شنونده می تواند شخص سابّ را بکشد، علاوه بر اینکه به ندرت اتفاق می افتد و هرج و مرجی لازم نمی آید، دلیل دارد و ما تابع دلیل هستیم. اگر در اینجا هم امام(ع) اجازه داده بودند، تابع بودیم. ۷ با اصل اولی مخالفت دارد. چون اصل اولی «عدم جواز قتل» است. البته روایت اگر معتبر باشد، دلیل اجتهادی است و اصل نمی تواند با آن مقابله کند. ۸ روایات فراوانی در این باره وجود دارد و چون مسأله مورد ابتلاست، قاعدتاً باید در روایات متعددی مسأله بیان می شد ولی تنها در روایت عمار ساباطی و یک روایت دیگر ذکر شده است. گذشته از وجوه یاد شده، مسأله دم و جان بسیار حساس است و باید کمال احتیاط در آن مراعات شود. در فرمان

امیرالمؤمنین علی(ع) به مالک اشتر آمده است: ایّاک و الدماء و سفکها بغیر حلّها، فانّه لیس شیی ء ادنی لنقمهٍ و لا اعظم لِتبعهٍ و لا ـ أحری بزوال نعمه و انقطاع مدهٍ من سفک الدماء بغیر حقّها، و الله سبحانه مبتدی ء بالحکم بین العباد فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه فلا تُقَوِّیَنَّ سلطانک بسفک دم حرام فانّ ذلک ممّا یضعفه و یوهنه بل یزیله و ینقله و لا عذر لک عندالله و لا عندی فی قتل العمد لانّ فیه قود البدن.... [۲۸] .

روایت ۰۲

محمد بن عمرو بن عبدالعزیز کشی عن الحسین بن الحسن بن بندار القمی عن سهل بن زیاد قال: کتب بعض اصحابنا الی ابی الحسن العسکری(ع) جعلت فداک یا سیّدی ان علیّ بن حسکه یدّعی انه من اولیائک و انک انت اول القدیم و انه بابک و نبیّک امرته ان یدعو الی ذلک...، قال: فکتب(ع): کذب ابن حسکه علیه لعنه الله... ابرء الی الله ممن یقول ذلک و انتفی الی الله من هذا القول فاهجروهم لعنهم الله و الجؤوهم الی ضیق الطریق فان وجدت من احد منهم خلوه فاشدخ رأسه بالصخره». [۲۹] .
روایت از نظر سند به خاطر سهل بن زیاد و نیز حسین بن حسن که مجهول است، قابل اعتماد نیست. و از نظر دلالت نیز امام دستور کشتن نداد، بلکه شکستن سرش را اجازه داده است. به علاوه که مورد روایت از مواردی است که امام اجازه خاص داده و بحث ما در مواردی است که اجازه ای در کار نباشد. در مواردی که امام یا مجتهد جامع الشرایط اجازه می دهد مثل آن بنده شیطان، سلمان

رشـدی که امـام خمینی اجازه عام داد که او را بکشـید بحثی نیست. پس این روایت در مورد بحث، قابل اسـتفاده نیست و تنها روایت عمار ساباطی باقی ماند که آن هم چنان که گذشت با مشکلاتی روبه رو است.

روایات مانع

روایت اول: ذیل روایت عمار ساباطی که کشـتن مرتـد را وظیفه امام دانسـته است. روایت دوم: محمـد بن یعقوب عن عده من اصـحابنا عن احمـد بن محمـد عن ابن محبوب عن هشـام بن سالم عن بریـدالعجلی قال: سـئل ابو جعفر(ع) عن رجل شـهد علیه شهود انه افطر فی شـهر رمضـان ثلاـثه ایـام؟ قال: یُسـئل هل علیک فی افطارک؟ فان قال: لا، فانّ علی الامام ان یقتله، و ان قال: نعم، فانّ علی الامام ان ینهکه ضـرباً. [۳۰] . بریـد بن معـاویه بن عجلی در دوران امام باقر(ع) و امام صادق(ع) می زیسـته و در عصـر امـام صادق(ع) از دنیا رفته است. امام صادق در باره او تعبیری به کار برده که در باره کمتر کسـی این تعبیر وجود دارد. فرموده است: «بشّـر المخبتین بالجنّه برید بن معاویه العجلی و ابابصـیر لیث بن البختری المرادی و محمد بن مسلم و زراره، اربعهٌ نجبـاء امناء الله علی حلاله و حرامه، لو لا هؤلاء انقطعت آثار النبوه و انـدرست.» [۳۱] . روایت از نظر سـند معتبر است، امام می فرمایـد: در یک صورت امام او را می کشد و در یک صورت تعزیر می کند. این روایت مؤید ذیل روایت عمار ساباطی است. روایت سوم: روایت دیگر که معـارض صـدر روایت عمـار هم تصور شـده، روایت حفص بن غیاث است که از امام صادق(ع) می پرسد

چه کسی اقامه حدود می کند، سلطان یا قاضی؟ امام پاسخ می دهد: اقامه الحدود الی من الیه الحکم. [۳۲] ولی چون امام صریحاً جواب نداده استشمام تقیه می شود. گویا نظر امام این است که نه به دست قاضی است و نه سلطان که هر دو غاصبند، بلکه به دست امام معصوم است. خلاصه در این روایت سخن از اجرای حکم است ولی در روایت عمار از اجرای حکم صحبتی نیست. دسته دیگر روایاتی است که علی(ع) خود قاضی بوده و حکم صادر کرده و خودش حکم را اجرا کرده یا به دیگری واگذار نموده است. [۳۳] در سه روایت، حضرت به عاملش اجازه فرموده که مرتدها را استتابه کند و در صورت توبه نکردن بکشد. در بعضی از روایات دیگر تعابیری چون «یُقتل»، «لایترك»، «یحبس» و «یخلّد» به چشم می خورد و از اجرای حکم خبری نیست. البته از اینکه زندانی می شود برمی آید که حاکم وظیفه اجرای حکم را دارد، زیرا زندانی کردن مجرم شأن حاکم است. دو روایت عامّی هم داریم که تعابیری چون «اقتلوا» و «اضربوا عنقه» دارد که این روایات شرعاً برای ما حجت نیستند، و از نظر متن هم دلالت روشنی بر مدعا ندارند. اگر به انسان بگویند: فرزندتان را ختنه کنید، با اینکه خطاب متوجه شخص خاصی نیست، ولی آیا معنایش این است که هر کس می تواند چنین کند یا وظیفه پدر و مادر و ولیّ طفل است. در تاریخ هم نداریم که مردم بدون اجازه اجرای حکم کرده باشند؛ فقط در یک مورد در یمن اتفاق افتاده که معاذ بن جبل می گوید: من

از اسب پیاده نمی شوم تا او کشته شود. و او را می کشند. البته چنانچه یادآور شدیم بحث «سابّ النبی»، «سابّ الامام» و «سابّ الانبیاء» بحث دیگری است که روایات متظافر دارد اگر نگوییم متواتر است [۳۴] و امام می فرماید: اگر توانستید بکشید ولی مواظب باشید که جان و مالتان به خطر نیفتد. [۳۵] . خلاصه آنکه نمی توان به جواز قتل مرتد بدون اجازه حاکم شرع فتوا داد. [۳۶] . آیا قتل اشتباهی مرتد قصاص دارد؟ اگر کسی بدون آنکه اجازه قتل مرتد را داشته باشد یا به گمان اینکه اجازه دارد، مرتد را بکشد، با او چه رفتاری می شود؟ مسأله چند صورت دارد: گاهی شخصی خود را مجتهد می داند و خود را برای تشخیص ارتداد و اجرای حد آن صالح می داند و کسی را به قتل می رساند، ولی کسی او را مجتهد نمی داند و شایسته آن نمی شمارد. گاهی شخص مقلّد است ولی با ارتداد صریحی روبه رو شده و از مجتهدی تقلید می کند که کشتن چنین فرد مرتدی را جایز می داند یا در صورتی که وظیفه اش استتابه بوده، بدون استتابه او را به قتل می رساند یا زن مرتد را به گمان اینکه حکمش اعدام است، به قتل می رساند و بالاخره به تصور جواز شرعی، شخصی را به قتل می رساند آیا قصاص می شود یا فقط باید دیه بپردازد یا تعزیر شود؟ این مسأله از زمان شیخ طوسی تاکنون مطرح بوده است. کسی که مرتد ملی را پس از استتابه و توبه می کشد مثلاً از ارتداد او خبر داشته

ولی از توبه اش مطلع نشده باشد، به نظر شیخ طوسی قصاص می شود ولی مقدس اردبیلی و علامه حلّی در این حکم تردید کرده اند. امام خمینی، آقای خوئی و شهید ثانی قائل به عدم قصاص شده اند و به نظر ما نیز قصاص ندارد. توضیح مطلب این است که فقها قتل را سه قسم می دانند: عمدی، شبه عمد یا شبه خطا و خطائی. قتل عمد آن است که قاتل قصد کشتن داشته و ابزار قتل هم آلت قتّاله باشد. چنین فردی قصاص می شود. قتل شبه عمد یا شبه خطا آن است که قصد زدن می کند مثلاً برای تأدیب بدون آنکه ابزار ضرب قتّاله باشد، ولی شخص می میرد، در این صورت بر قاتل دیه واجب می شود. قتل خطائی آن است که مثلاً ـ به قصد شکار گنجشک تیراندازی می کند ولی اشتباهاً به شخصی اصابت کرده و او را می کشد، در این صورت بر عاقله دیه واجب است. موارد زیادی وجود دارد که بعضی آن را قتل شبه عمد دانسته اند و بعضی قتل خطائی و حتی بعضی عمدی دانسته اند، زیرا ضابطه خیلی دقیقی نداریم لذا در تشخیص دچار اختلاف شده اند. به عنوان مثال کسی تصمیم می گیرد شخص مسلمان محقون الدم را بکشد ولی به جای او شخص دیگری را که اتفاقاً دوستش بوده، به قتل می رساند آیا قاتل قصاص می شود؟ برخی گفته اند: «ما قصد لم یقعِ و ما وقع لم یقصد»، چون قصد کشتن داشته ولی نه قصد کشتن دوستش را، بلکه قصد کشتن شخص دیگری را داشته، لذا قصاص ندارد. بعضی

گفته انـد: چون قصـد قتـل شـخص محقون الـدم را داشـته، لـذا بایـد قصـاص شود و قتل عمـد محسوب می شود. به نظر ما نیز قصاص می شود. فرض دیگر اینکه شخصـی تصـمیم می گیرد شخص مهدور الدم را با اجازه حاکم بکشد ولی اشتباهاً دیگری را می کشـد که محقون الـدم است. آیا مرتکب قتل عمده شده یا خطا کرده است؟ شـیخ طوسـی معتقد است که ادله عمومات قصاص شامل چنین فرضـی می شود، ولی اکثر فقها آن را نپذیرفته و معتقدند: چون قصد قتل شخصی را که محقون الدم بوده، نداشـته است، قتـل عمـد محسوب نمی شود. مورد بحث مـا از این قبیل است، یعنی یقین داشـته که زیـد مرتـد شـده و با اجازه حاکم او را می کشـد و بعـداً معلوم می شود که پس از ارتـداد توبه کرده بود، به نظر ما چنین فردی مرتکب قتل عمـد نشـده و قصاص نمی شود چون قصد کشـتن شخص مهدورالدم را داشته است. شیخ طوسی قائل به قصاص شده ولی فقهای دیگر بر او خرده گرفته انـد. او در کتـاب «مبسوط» می گویـد: اذا ارتـدّ رجل ثم رآه رجلٌ من المسـلمین مخلّی فقتله یعتقـد انه علی الردّه، فبـان انه قـد کـان اسـلم، فان علمه اسـلم فعلیه القود و ان لـم یعلمه اسـلم، قال قوم: علیه القود، و قال اخرون: لا قود علیه، و الاول اقوی، و هکـذا لو رأی ذمیّاً فقتله یعتقـد انه علی الکفر فبان مسـلماً عنـد قوم یجب القود و عند آخرین لا یجب، و هکذا... فعلی هذین القولین اقواهما عندی انّ علیه القود، و انما قلنا علیه القود لظاهر القرآن و لان

الظاهر من حال المرتد اذا اطلق انه اطلق بعد توبه و اسلامٍ... [۳۷] .

احکام زن مرتد

اشاره

زن مرتـدّ با مرد مرتدّ در احکام تفاوتهایی دارد، هر چند ممکن است مرتد فطری باشد یا ملّی. یکی از تفاوتها این است که در اسـلام زن را نمی کشند. در روایتی که عامه نقل کرده و ظاهراً خاصه هم آن را پذیرفته، از قول پیامبر(ص) آمده که فرمودند: «لا تقتلوا المرأه و لا الصبی.» [۳۸] . سه مسأله قابل بحث در باره زن مرتد وجود دارد:

زندانی کردن

اشاره

در روایات متعـددی وارد شـده که زن مرتد را نمی کشـند ولی زندانی می کنند و از او می خواهند تا توبه کند، اگر توبه کرد آزاد می شود ولی چنانکه بر ارتـداد خود اصـرار ورزید، در زندان می ماند. البته بعضـی معتقدند که اگر توبه هم بکند باز هم در زنـدان نگهـداری می شود. حکم دیگری که در باره زن گفته شده این است که زن مرتد را در زندان به هنگام نماز کتک می زنند، البته یک سـیلی هم کتک محسوب می شود. دو مسأله هم وجود دارد که در این مرحله باید مورد بررسی قرار گیرد، اول آنکه اگر زن مرتـد شد، آیا باید از شوهرش جدا شود؟ دوم آنکه آیا اموال زن مرتد نیز به محض ارتداد میان ورثه تقسـیم می شود یا در صورتی که توبه نکند تقسیم می شود؟

روایات مسأله

روایت اول: مکاتبه حسـین بن سـعید با امام رضا(ع) که قبلاً نقل شـد، ذیلی داشت که فقط در کتاب اسـتبصار نقل شـده است: «فامّـا المرأه اذا ارتـدّت فانهـا لا تقتل علی کل حالٍ، بل تخلّـد فی السـجن ان لم تتب.» [۳۹] . مراد از «علی کـل حـالٍ» چیست؟ صدر روایت مربوط به مرتد فطری است و راوی از اسـتتابه و عدم استتابه سؤال می کند و امام پاسخ می دهد مرتد فطری بدون اسـتتابه کشـته می شود به قرینه صـدر ظاهراً منظور از «علی کل حالٍ» این است که چه توبه کند و چه نکند، چه اسـتتابه شود و چه استتابه نشود، کشته نمی شود. منظور این نیست که زن چه مرتد فطری باشد و چه ملّی، کشته نمی

شود، چون صـدر روایت مربوط به مرتـد فطری است، ذیـل هم همین طور است، البته وقتی مرتـد فطری کشـته نمی شود، مرتدّ ملّی به طریق اولی کشـته نخواهـد شـد. در باره توبه نیز، از مفهوم روایت اسـتفاده می شود که اگر توبه کرد، رهایش می کنند ولی روشن نیست که به خانه خودش برمی گردد و یا خانه پدرش؟ روایت دوم: محمد بن الحسن الطوسـی باسناده عن الحسین بن سـعید عن ابن محبوب عن عبـاد بن صـهیب عن ابی عبـدالله(ع) قال:... و المرأه تسـتتاب فان تابت و الاّ حبست فی السـجن و اضربها. [۴۰] . روایت سـوم: محمـد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن محبوب عن غیر واحـد من اصـحابنا عن ابی جعفر و ابی عبدالله(ع) فی المرتد یسـتتاب فان تاب و الاّ قتل، و المرأه اذا ارتدّت عن الاسلام، استتیبتْ، فان تابت و رجعت و الاّ خلّدت فی السـجن و ضیّق علیها فی حبسها. [۴۱] . روایت چهارم: عن امیرالمؤمنین(ع) انه قال فی حـدیث: فالمرتـدّ و ان کانت امرأه حبست حتّی تموت او تتوب. [۴۲] . روایت پنجم: محمـد بن الحسن الطوسـی باسـناده عن محمد بن علی بن محبوب عن یعقوب بن یزید عن ابن ابی عمیر عن حمّاد عن ابی عبدالله(ع) فی المرتدّه عن الاسـلام، قال: لا تقتل و تستخدم خدمه شدیده و تمنع الطعام و الشراب الاّ ما یمسک نفسها و تلبس خشن الثیاب و تضرب علی الصلوات. [۴۳] . ارتداد زن معمولاً ارتداد فکری نیست، بلکه بر اثر ناراحتی و عصبانیت و کم طاقتی است. مثلاً شوهرش را می کشند و برایش غیر قابل تحمل است، می

گویـد: خداونـدی که مرا بیوه کند نمی خواهم و قبولش ندارم! من با چنین مواردی روبه رو بوده ام، لذا روایاتی که از تضـییق بر زن مرتد یا کتک زدن او یا به خدمت گرفتن او یا با اعمال شاقّه سخن می گویند، مربوط به ارتداد فکری نیستند، چون ارتداد فکری با چنین روشهایی از بین نمی رود، بلکه با صحبت و استدلال و موعظه قابل اصلاح است. [۴۴] . روایت ششم: محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن علی بن محبوب عن محمد بن الحسین عن محمد بن یحیی عن غیاث بن ابراهیم عن جعفر عن ابیه عن علی(ع) قال: اذا ارتدّت المرأه عن الاسلام، لم تقتل و لکن تحبس ابداً. [۴۵] . روایت از نظر سند موثقه است. از نظر دلالت سخنی از استتابه نـدارد، لـذا بایـد به قرینه روایـات دیگر معنا شود. یعنی چنانکه زن مرتـد توبه نکرد، برای همیشه زنـدانی می شود. روایت هفتم: محمـد بن الحسن باسـناده عن الحسـین بن سـعید عن حمـاد عن حریز عن ابی عبـدالله(ع) قـال: لا یخلـد فی السـجن الا ثلاثه: الـذی یمسک علی الموت، و المرأه ترتـد عن الاسـلام و السارق بعد قطع الید و الرجل. [۴۶] . سـه نفر را نمی کشـند، یکی کسـی که دیگری را نگه می دارد تا دیگری او را بکشد، قاتل را می کشـند و او را حبس ابد می کنند، دوم زنی که از اسـلام برگردد و سوم سارقی که دست و پایش را قطع کرده انـد. در این روایت نیز سـخن از اسـتتابه نیست ولی در مقام این جهت نبوده و فقط در مقام بیان «عدم قتل» چنین

افرادی است. روایت هشتم: محمد بن الحسن الطوسی باسناده عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن عاصم بن حمید عن محمد بن قیس عن ابی جعفر(ع) قال: قضی امیرالمؤمنین (ع) فی ولیده کانت نصرانیه فاسلمت و ولدت سیدها ثم ان سیدها مات (و اوصی بها) عتاقه السریه علی عهد امر فنکحت نصرانیه دیرانیاً و تنصّرت فولدت منه ولدین و حبلت بالثالث فقضی فیها ان یعرض علیها الاسلام فأبت، فقال: ماولدت من ولد نصرانیاً فهم عبید لاخیهم الذی ولدت سیّدها الاول، و انا احبسها حتی تضع ولدها، فاذا ولدت قتلتها. [۴۷] . روایت از نظر سند صحیحه است، از نظر دلالت مشکلی که دارد این است که حضرت حکم قتل را پس از تولد فرزند برای زن صادر کرده، در حالی که زن مرتد را نمی کشند، لذا علماء در صدد توجیه برآمده اند. شیخ فرموده است حضرت برای ازدواج این مطلب را مطرح کرده، ولی این سخن با موازین سازگار نیست. [۴۸] . مجلسی فرموده است حضرت قصد ترساندن او را داشته نه اینکه حقیقتاً قصد کشتن او را داشته باشد. [۴۹] . ولی نمی توان چنین نسبتی به علی(ع) داد که قصد جدّی نداشته است، به علاوه، چرا برادرها عبید برادر دیگرند؟ اگر بگوییم این جمله در روایت جعلی است، بهتر از این است که گفته شود حضرت در مقام تهدید بوده است. بهتر است بگوییم این روایت از روایاتی است که ما معنایش را درک نمی کنیم و علم آن را به خود آنان وامی گذاریم.

جمع بندی روایات

در مجموع حدود یازده روایت در باره زن مرتد وجود دارد. روایت نبوی:

مرسله شیخ در خلاف [۵۰] . صحیحه حسین بن سعید (روایت اول) صحیحه حمّاد (روایت پنجم) مرسله کافی که در تهذیب با سند صحیح نقل شده است (روایت سوم) [۵۱] . موثقه غیاث بن ابراهیم (روایت ششم) موثقه عباد بن صهیب (روایت دوم) صحیحه حریز (روایت هفتم) صحیحه محمد بن قیس (روایت هشتم) مرسله مستدرک (روایت چهارم) مرسله مستدرک [۵۲] . مرسله مستدرک [۵۳] . اکثر روایات دلالت دارند که زن مرتد زندانی می شود و استتابه می گردد، چنانکه توبه کرد آزاد شده، و اگر توبه نکرد در زندان نگهداری می شود تا زمان مرگش فرا برسد. یک روایت بر حبس همیشگی دلالت داشت که به قرینه روایات دیگر بر صورت توبه نکردن حمل می شود. تنها یک روایت مبهم بود که بزرگانی چون شیخ طوسی و علامه مجلسی نیز در صدد توجیه برآمده بودند. به نظر ما مطلب از نظر روایات روشن است.

آیا زن مرتد از شوهرش جدا می شود؟

قبلاً گفتیم که اگر مرد مرتد شد و همسرش مسلمان بود، از او جدا شده و عدّه نگه می دارد. اگر زن مرتد شد چه حکمی دارد؟ گفته اند: زن از مرد جدا می شود. مرحوم آقای خوئی به این آیه استدلال کرده اند: «یا ایها الذین امنوا اذا جاء کم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهنّ الله اعلم بایمانهنّ فان علمتموهنّ مؤمنات فلا ترجعوهن الی الکفار لاهنّ حلّ لهم و لا هم یحلّون لهنّ و اتوهم ما انفقوا و لا جناح علیکم ان تنکحوهنّ اذا آتیتموهنّ اجورهنّ و لا تمسکوا بعصم الکوافر و اسألوا ما انفقتم و لیسألوا ما انفقوا ذلکم

حکـم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم». [۵۴] . ایشان به «لا تمسـکوا بعصم الکوافر» اسـتدلال کرده اند. یعنی زن کافر را نگه ندارید و زنی که مرتد می شود مشـمول این آیه است. ولی به نظر ما این برداشت از آیه مبارکه ناتمام است و احتمال دارد که آیه مربوط به کافر اصلی باشد نه مرتد، در عین حال باید به تفاسیر مراجعه کرد. [۵۵] .

حکم اموال زن مرتد چیست؟

در باره اموال زن مرتد دلیل بخصوصی نداریم ولی در باره تقسیم اموال مرتد و فروع آن به طور کلی بحث خواهیم کرد.

اموال مرتد

یکی دیگر از احکـام ارتـداد، امـوال مرتـد است. آیـا اموال مرتـد به طور کلی چه فطری، چه ملی، چه زن و چه مرد، بین ورثه تقسـیم می شود؟ یا چنانکه اهل سـنت معتقدند به بیت المال منتقل می گردد؟ آیا اموال مرتد به مجرد ارتداد از ملک او خارج می شود به طوری که اگر توبه کنـد در بازگردانـدن اموالش سودی نـدارد یـا اموالش مراعی است به طوری که اگر توبه کرد، اموال به قوت خود باقی است و اگر توبه نکرد آنگاه به سـبب مرگ مرتـد یا قتل او از ملکش خارج می شود؟ آیا همسـر مرتد که از او جـدا شـده، با مرگ مرتـد، در حال عـدّه از او ارث می برد یا نه؟ آیا مرتد نیز از همسـرش ارث می برد یا نه؟ در میان روایات ارتـداد، تنها چنـد روایت متعرض اموال مرتـد شـده است: اول، روایت عمار ساباطی (قبلاً نقل کردیم) که دو مطلب از آن اسـتفاده می شود؛ اولاًـ: روایت مربوط به مرتـد فطری است، ثانیـاً: آیـا «یوم ارتـدّ» فقط قیـد «جـدایی همسـر» است، یا برای «تقسـیم اموال» نیز قید شـمرده می شود؟ می فرماید: «کل مسلم بین مسلمین ارتدّ عن الاسلام و جحد محمداً(ص) نبوّته و کذّبه فـان دمه مبـاح لمن سـمع ذلک منه و امرأته بائنه منه یوم ارتـدّ و یقسّم ماله علی ورثته و تعتـدّ امرأه عـدّه المتوفّی عنها زوجها و علی الامام ان یقتله و لا یستتیبه». احتمال دیگر آن است که

(یوم ارتدّ) مربوط به جمله بعدی (و علی الامام ان یقتله و لا یستتیبه) باشد یعنی بعد از قتل، اموالش تقسیم می شود. در بین این دو احتمـال، احتمـال اول اقوی است، ولی اگر روایت دیگری باشـد که تقسـیم اموال را پس از قتـل ثـابت کنـد، بـا این روایت ملاحظه اظهر و ظاهر می شود هر کـدام ظهورش قویتر بود، اخـذ می گردد. نکته دیگر اینکه در بین اهل سـنت غیر از ابوحنیفه مشـهور است که اموال مرتد به بیت المال منتقل می شود، شاید این روایت در ردّ سـخن آنان بوده و صرفاً ناظر به تقسیم اموال بین ورثه باشد. و نسبت به اینکه قبل از قتل یا بعد از قتل اموالش از ملکش خارج می شود، نباشد. دوم، روایت محمد بن مسلم قـال: سألت اباجعفر(ع) عن المرتـدّ، فقال: من رغب عن الاسـلام و کفر بما انزل علی محمـد(ص) بعـد اسـلامه فلا توبه له و قد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسّم ما ترک علی ولـده». [۵۶] . ظاهر روایت مرتد ملّی است ولی این ظهور چندان قوی نیسـت [۵۷] زیرا (فلا توبه له) با مرتـد فطری سازگار است نه ملّی. در این روایت ابتدا حکم قتل ذکر شده، سـپس جدایی همسـر و در مرحله سـوم تقسـیم امـوال، نکته دیگر اینکه در این روایت از عـدّه و نـوع آن سـخنی نیست ولی در روایت قبلی نـوع عـدّه هم مشـخص شـده است. «ما ترک» ظهور در «اموالِ باقیمانـده پس از قتل» دارد. در نقطه مقابل «بانَتْ» ظهور در کشـته نشدن مرتد دارد، چون (بانت) در پس از مرگ استعمال نمی شود،

بلکه جدایی با مرگ خود به خود حاصل است. سوم، روایت ابی ولّاد الحناط عن ابی عبدالله(ع) قال: سألته عن رجل ارتدّ عن الاسلام لمن یکون میراثه؟ فقال: یقسّم میراثه علی ورثته علی کتاب الله. [۵۸] . آیا به اموال مرتد قبل از مرگ، «میراث» گفته می شود؟ ظاهر کلمه میراث این است که یا مرده یا کشته شده است. چهارم، ابان بن عثمان عمن ذکره عن ابی عبدالله(ع) فی رجل یموت مرتداً عن الاسلام و له اولاد، فقال: ماله لولده المسلمین. [۵۹] . ممکن است گفته شود خوب بود امام تفصیل می داد بین کسی که ورثه اش تا روز مرگ باقی اند و بین کسی که زمان ارتداد ورثه دارد ولی در زمان مرگ ورثه اش باقی نیستند، و چون تفصیل نداده است، معلوم می شود که «ورثه هنگام ارتداد» ملاک است، ولی این سخن صحیح نیست و روایت ظهور در چنین معنایی ندارد و ظاهر روایت این است که هنگام مرگ فرزندانی دارد. پنجم، ابراهیم بن عبدالحمید قال: قلت لابی عبدالله(ع) نصرانی اسلم ثم رجع الی النصرانیه ثم مات قال: میراثه لولده النصاری، و مسلم تنصر ثم مات، قال: میراثه لولده المسلمین. [۶۰] . معلوم نیست شق دوم در روایت حتماً مرتد فطری باشد چون مابین فطری و ملی تفاوت قائلیم، اولی که ملی است، دومی را فطری فرض می کنیم ولی معلوم نیست چنین باشد، شاید دومی مشرکی بوده که مسلمان شده سپس مرتد شده است، بر خلاف اولی که قبلاً مسیحی بوده است. شیخ طوسی تفاوت دو قسم را در این نکته دانسته که اولی فرزند مسلمان ندارد و دومی

فرزند مسلمان دارد، ولی چنین تفاوتی در کلام امام مشاهده نمی شود. اگر چنین بود امام می فرمود: اگر فرزند مسلمان ندارد، فرزند مسیحی اش ارث می برد، به علاوه که نصاری از مرتد مسیحی هم ارث نمی برند، بلکه امام وارث مرتد مسیحی است، همان طور که از مرتد مسلمان هم ارث نمی برد. معلوم نیست چرا شیخ چنین مطلبی را فرموده است؟ [۶۱] . ششم، عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن السندی بن محمد عن ابی البختری عن جعفر عن ابیه عن علی(ع) قال: میراث المرتدّ لولده. [۶۲] . این روایت در برابر نظر عامه که اموال مرتد به بیت المال واریز می شود، خوب است. هفتم، قال فی حدیث ابی بکر الحضرمی: ان ارتدّ الرجل المسلم عن الاسلام بانت منه امرأته کما تبین المطلّقه ثلاثاً و تعتدّ منه کما تعتد المطلّقه، فان رجع الی الاسلام و تاب قبل ان تتزوّج فهو خاطب و لا عدّه علیها منه له و انّما علیها العدّه لغیره، فان قتل او تاب قبل انقضاء العدّه اعتدّت منه عده المتوفّی عنها زوجها و هی ترثه فی العده و لا یرثها ان ماتت و هو مرتد عن الاسلام. [۶۳] . زن او به مجرد ارتداد جدا می شود و عدّه زن سه طلاقه را نگه می دارد ولی اگر شوهرش مرد، عدّه وفات نگه می دارد. زن از مرد در عدّه ارث می برد ولی مرد از زن چنانکه مرد ارث نمی برد، چون مرتد است.

جمع بندی

مجموعاً هفت روایت نقل کردیم، نتیجه آنکه: اموال مرتد فطری و ملی به ورثه منتقل می شود، نه

به بیت المـال. زن به مجرد ارتـداد، از شوهر جـدا می شود و عـدّه اش عـدّه بـائن است. در دو نکته بین روایـات تعارض وجود دارد: اول این است که عدّه زن، عدّه طلاق است یا وفات؟ روایت هفتم عدّه طلاق دانسته و روایت اول عدّه وفات. [۶۴] . دوم این است که از بعضی از روایات استفاده می شد که مال مرتد به مجرد ارتداد تقسیم می شود و از بعضی دیگر استفاده می شد که بـا مرگ یـا قتـل تقسـیم می شود و کلمـاتی چون «ما ترک» و «میراث» در این معنا ظهور داشت. اگر با ارتـداد تقسـیم شود تکلیف اموال مرتـدی که توبه کرده چیست؟ توبه که مملّـک نیست تا بار دیگر اموال به شـخص تائب برگردد. معلوم می شود که پس از مرگ تقسـیم می شـود. احتمـال دیگر آنکه بـا ارتـداد، شـخص نسـبت به اموالش محجور می شود و پس از قتـل یا مرگش بین ورثه تقسـیم می گردد. امـا اموالی که پس از ارتـداد به دست می آورد، مثلاًـ از راه اجیر شـدن یـا تجارت، فعلاً از حریم بحث خارج است، آیا مالک می شود؟ به نظر ما مالک می شود چون دلیلی بر عدم مالکیت نداریم مانند کافر، یهودی و مسیحی که با کسب و کار مالک می شوند. به علاوه اگر او را مالک ندانیم، زندگی اش چگونه اداره می شود؟ گرسنه بماند یا از بیت المال دریافت کنـد یا دزدی نمایـد؟ حـداقل باید به مقدار مخارج زندگی اش مالک شود تا با چنین محذوراتی روبه رو نشویم.

مسایل غیر منصوص

در مبحث ارتداد مسایلی داریم که نصی از

ائمه(ع) نرسیده است. ۱۱اگر مجنون مرتد شود یا در حال سلامتی مرتد شود ولی قبل از صدور حکم مجنون شود، یا در حال سلامتی مرتد شود و ارتدادش ثابت گردد ولی قبل از اجرای حکم مجنون شود. جنون هم گاهی اطباقی است و گاهی ادواری، آیا حکم ارتداد در حال جنون جاری می شود؟ اگر پس از جنون افاقه پیدا کرد چطور؟ ۱۲اگر کودکی در آستانه بلوغ مرتد شود، آیا حکم ارتداد در باره اش جاری می شود؟ اگر قبل از ده سالگی مرتد شود، چطور؟ البته دو روایت در باره صبی داشتیم که در مباحث قبل نقل کردیم. ۱۳اگر کسی در حال اکراه یا خوف ضرر، مرتد شود، چه حکمی دارد؟ آیه شریفه قرآن در باره عمّار که در مباحث قبل نقل کردیم، در این زمینه است. ۱۴اگر در حال غضب سخن ارتدادآمیزی بر زبان آورد و خود نیز معترف باشد که در حال عصبانیت این سخن را گفته، چه حکمی دارد؟ ۱۵اگر حرف ارتدادآمیزی را به شوخی مطرح کند، چه حکمی دارد؟ در چنین مواردی باید به سراغ عمومات و اطلاقات رفت و اگر عمومات و اطلاقاتی نباشد، به ناچار باید به سراغ اصل اولی رفت.

تأسیس اصل

در بعضی از مباحث مانند مباحث اقتصادی چون مسایل پیچیده ای بوده و منصوص نمی باشند، به ناچار اصلی تأسیس می کنند، در بحث ارتداد نیز، در خصوص برخورد اسلام با غیر مسلمانان در جهت ترویج اسلام، باید اصلی تأسیس کنیم تا هنگام تحیّر بدان عمل نماییم. پایه این اصل، آیات، روایات و حکم عقل است و چه بسا اجماع هم

پشتوانه آن باشد. آیا در مسأله رفتار اسلام با غیر مسلمانان در امر دعوت، اصل بر بکارگیری زور و شمشیر و قتل استوار بوده است یا فرهنگ و حکمت و بیّنه و هدایت؟ اگر بتوانیم اصلی تأسیس کنیم که اعتبار عقلایی و روایات و سیره و تاریخ مؤید آن باشد، مسایل غیر منصوص با مراجعه به آن روشن خواهد شد. قرآن کریم در دعوت انبیا و پیامبر اسلام(ص) بر «آیات بیّنات» تکیه دارد که دلالتش بر حق و حقیقیت اجمال ندارد. در حدود بیست مورد تعبیر «آیه بینه» دارد و در بیش از پنجاه مورد «آیات بینات»؛ تنها آیه ای که با لسان فوق منافات دارد، آیه مبارکه سوره شوری است که می فرماید: «و الذّین یحاجّون فی الله من بعد ما استجیب له حجّتهم داحضه عند ربّهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید». [۶۵] . حاجّ، یحاجّ، یتحاجّون هیچ کدام به معنای محاجّه و استدلالی که در بین ما متعارف است، نمی باشد، لذا به انبیا و صلحا نسبت داده نشده است. در «مفردات» آن را «گفتگو و اصرار ورزیدن از روی عناد و لجاج» معنا کرده نه گفتگو برای کشف حقیقت. «حجت» در قرآن، هم در حق استعمال شده است و هم در باطل. معنای آیه این است که کسانی که پس از شنیدن حجت بالغه خدا، باز هم بر سخنان باطل خود اصرار و عناد می ورزند حجت آنها باطل است و گرفتار عذاب خدا خواهند شد. پیامبران مأمور بودند که از راه حکمت، موعظه و جدال احسن مردم را به دین دعوت کنند «ادع الی سبیل ربّک بالحکمه و الموعظه

الحسـنه و جادلهم بالتی هی احسن». [۶۶] . البته دین اسـلام جهـاد و قتـال دارد، آیـا جهاد و قتال برای تبلیغ دین بوده است، به طوری که یکی از روشهای تبلیغ و دعوت هم جهاد و جنگ باشد؟ بنده قبلاً به مناسبتی روی این مسأله تحقیق کرده ام، آیات، تفاسیر و جنگهای رسول خدا(ص) را دیده ام، حتی با یک مورد برخورد نکردم که جنگی برای تبلیغ اسلام انجام گرفته باشد. این ایراد را مسـیحیان به اسـلام وارد کرده اند که اسـلام با شمشیر پیش رفته است. در گذشته ما برای بررسی این مسأله با چند نفر به تحقیق و پژوهش پرداختیم و من نیز جهـاتی از بحث را دنبـال می کردم. در آیه مبارکه آمـده است که اگر کفار تسـلیم شدند، شمشـیر را کنار بگذارید. اسلام با حکمت و موعظه حسنه به تبلیغ می پردازد ولی چون عده ای مانع رسیدن پیام دین به گوش مردم می شوند، برای برداشـتن این موانع از سر راه دعوت به دین، به جنگ و جهاد متوسل می شود. در بعضی از موارد از پیـامبر درخواست مبلّغ می کردنـد، آن حضـرت نیز مبلّغ می فرسـتاد ولی خیـانت کرده و مبلّغان دین را به قتل می رساندنـد، پیامبر در مـدینه و در اوج قدرت با مسـیحیان به مباهله می پردازد ولی برای دعوت به دین به جنگ متوسل نمی شود. در یکی از نامه های پیامبر آمـده که اگر شـما مانع دعوت ما شوید، با شـما می جنگیم ولی اگر مانع نشوید تا ما با مردم صـحبت کنیم، کاری با شما نداریم. آیاتی که مردم را به تعقل و

تدبّر فراخوانده با این موضوع که اسلام با جنگ و شمشیر پیش رفته، سازگار نیست، سخن حق با زور گفتن ناسازگار است، اینکه انسان بگوید: حرف مرا قبول کن در غیر این صورت با شمشیر تو را می کشم. صحیح نیست، زیرا اگر شمشیر بالای سر انسان قرار گیرد به ناچار سخن را می پذیرد، چه حق باشد، چه باطل. بنابراین با این اصل که از آیات قرآن استفاده می شود، چنانکه روایات ضعیفی هم بر خلاف آن وجود داشته باشد، اعتباری ندارد. با وجود این اصل، حکم فروع یاد شده روشن می شود. در بررسی این مسأله که اگر کسی مرتد شد، سپس دیوانه شد، آیا حکم قتل در باره او اجرا می شود؟ بین فقهای شیعه و علمای اهل سنت اختلاف است. بعضی معتقدند که دیوانه تکلیفی ندارد و لذا آزاد می شود. بعضی در نقطه مقابل با استناد به روایتی گفته اند: حد بر او جاری می شود. نظیر این بحث که آیا اگر کسی مرتکب زنا شد، سپس دیوانه گشت، حکم رجم در باره او به اجرا گذاشته می شود؟ روایتی داریم که می گوید: «حدّ مطلقاً از مجنون برداشته می شود.» ولی آیا حکم قتل مرتد، حدّ است؟ در روایات از آن به حدّ تعبیر نشده است. مرحوم محقق در شرایع نیز آن را در باب تعزیرات آورده، و در باب حدود تنها مواردی را آورده که در روایات از آنها حدّ تعبیر شده باشد. معیار مشهور در تشخیص حدّ و تعزیر آن است که حدّ مقدار معین از مجازات است و تعزیر مجازاتی است که نوع و مقدارش به

حاکم واگـذار شده است. آقای خوئی هم بر اساس همین ضابطه، آن را حدّ شـمرده است. حکم سایر فروع غیر منصوص نیز با مراجعه به این اصل روشن می شود.

پاورقی

[۱] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ح۶.

[۲] همان، ح۳.

[۳] ر.ك: همان، باب ۳.

[۴] همان، باب ۱، ح۵.

[۵] همان، ح۲.

[۶] علاوه بر ایشان، در میان قدما شیخ مفید و شیخ طوسی در خلاف نیز بر همین رأی اند. (ر.ك: المقنعه، ص۸۰۰ و الخلاف، ج۵، ص۳۵۳).

[۷] بـدون تردیـد در عبارت قاضـی ابن براج سـقطی رخ داده است چون حکم مرتـد فطری بیان شـده است، بـدون آنکه حکم مرتد ملّی بیان شود. چه اینکه در دو مبحث دیگر متعرض همین مطلب شده و مانند اصـحاب فتوا داده است. در کتاب الفرائض می گوید: «اذا ارتدّ المسلم بانت منه زوجته و کان علیها ان تعتدّ عدّه المتوفی عنها زوجها و یقسّم میراثه بین مستحقّیه من ورّاثه و یقتـل من غیر ان یسـتتاب... و من کـان کـافراً ثم اسـلم و ارتـدّ بعـد اسـلامه فـان یعرض علیه الاسـلام فـان عاد الیه و الاّ قتل». (المهذب، ج۲، ص۱۶۰ ۱۶۱). و در کتاب اللعان و الارتـداد نیز می گویـد: «المرتد عن دین الاسـلام علی ضـربین: احدهما ان یکون مولوداً علی فطره الاسـلام و الآخر یکون قـد اسـلم بعـد کفر ثم ارتـدّ بعد هذا الاسـلام، فان کان مسـلماً مولوداً علی فطره الاسـلام ثم ارتـدّ فقد بانت منه زوجته فی الحال و قسّم ماله بین ورثته و قتل من غیر ان یسـتتاب و کان علی زوجته ان تعتدّ عدّه المتوفی عنها زوجها، و ان کان ممن اسلم بعد کفر

ثم ارتدّ استتیب فان عاد الی الاسلام کان العقد بینه و بین زوجته ثابتاً و ان لم یعد الی الاسلام قتل...»(همان، ص۳۱۴).

[۸] المهذب، ج۲، ص۵۵۲.

[۹] بر مسأله «لزوم قتل مرتد فطری» شیخ مفید نیز در میان قدما ادعای اجماع بین مسلمین کرده و می فرماید: «من استحلّ المیته او الدم او لحم الخنزیر عمّن هو مولود عن فطره الاسلام فقد ارتدّ بذلک عن الدین و وجب علیه القتل باجماع المسلمین». (المقنعه، ص۸۰۰). به قرینه عبارت بعدی مفید که سخن از استتابه دارد، معلوم می شود که مرتد فطری بدون آنکه استتابه شود، کشته می شود. عبارت بعدی چنین است: «و من کان علی ظاهر الملّه ثم استحلّ بیع الخمور و الاشربه المسکره و المیته و الدم و لحم الخنزیر و التجاره فی ذلک استتیب منه فان تاب و راجع الحق لم یکن علیه سبیل و ان اقام علی استحلال ذلک کان بحکم المرتدّ عن الدین الذی یجب علیه القتل کوجوبه علی المرتدّین».(همان، ص۸۰۱) شیخ طوسی نیز ادعای اجماع کرده (ر.ک: نهایه الاحکام، ج ۳، ص ۳۱۹).

[۱۰] الدروس الشرعیه، ج۲، ص۵۲.

[۱۱] ظاهراً سهوی رخ داده است، عبارت فوق از کتاب «الروضه البهیّه» است و عبارت «مسالک» تفاوتهایی با این عبارت دارد.

[۱۲] الروضه البهیه، ج۹، ص۳۳۷ ۳۳۸، طبع دار العالم الاسلامی.

[۱۳] فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج۲، ص۱۰۴.

[۱۴] تحریر الوسیله، ج۲، ص۴۹۹.

[۱۵] مبانی تکمله المنهاج، ج۱، ص۳۳۷.

[۱۶] محقق اردبیلی دو روایت محمد بن مسلم و عمار ساباطی را بر مرتد خاصی حمل کرده نه هر مرتد فطری(ر.ک: مجمع الفائده و البرهان، ج۱۳، ص۳۲۰)، لذا برخی از فقها احتمال داده اند که شاید به نظر ایشان توبه گروه خاصی

از مرتـد فطری که پیامبر را تکـذیب کند و بر آن جحود ورزد و اصـرار نماید و بر آنچه به آن حضـرت نازل شده، کافر گردد پـذیرفته نیست، نه هر مرتـد فطری. اگر این احتمال مؤیـداتی داشـته باشـد، ماننـد اینکه: اساساً کافر به کسـی گفته می شود که انکـارش از روی عنـاد و لجـاج باشـد چنـانچه برخی از دانشـمندان و متفکران اظهار نموده انـد(ر.ك: شـهید مرتضـی مطهری، آشنایی با قرآن، ج۶، ص۲۲۹)، می تواند مطابق با اعتبار باشد و این دغدغه را که «چگونه می توان کسی را که احیاناً به لحاظ شبهه فکری مرتد شده و از روی عناد و لجاج کفر نمی ورزد، بدون اسـتتابه حکم قتلش را صادر کرد مرتفع نماید. ولی مطلبی که این احتمال را تضـعیف می کند وجود روایاتی است که با الفاظی غیر از (کفر) از ارتداد سخن گفته و حکم به عدم استتابه و قتـل صـادر کرده است مگر آنکه آن روایات که بیانگر ارتـداد خاصـی می باشـند، مفسـر این روایات باشـند. البته غالب این روایـات ارسـال دارنـد جز روایت علی بن جعفر که صـحیحه بوده و چنین تعبیری دارد: «سألته عن مسـلم تنصـر ق ال یقتل و لا یستتاب». احتمال دارد مراد کسـی باشد که برای تضـعیف اسلام مسیحیت را به خود بسته باشد و به دروغ ادعای مسیحی بودن کنـد نه اینکه واقعاً به دین مسـیحیت گرویـده باشـد. نکته قابـل تـوجه دیگر آن است که گرچه در بعضـی از روایـات از لزوم جدایی زن از مرتد به مجرد ارتداد سخن گفته شده، ولی فقها در نوع عدّه ای که زن مرتد نگه می دارد بین

زن مرتـد فطری و مرتـد ملّی تفاوت قائل شـده اند(ر.ک: شـهید ثانی، مسالک الافهام، ج۷، ص۳۶۴)، چنـانکه در روایت عمار ساباطی عدّه همسر مرتد «عدّه وفات» است و در روایت ابوبکر حضـرمی «عدّه طلاق». به هر تقدیر، این احتمال که «عدم قبول توبه» مختص آن مرتـد فطری است که با لجاجت و عناد بر کفر خود اصـرار ورزد، بعید نیست، لذا شـخص دارای شـبهه فکری که به دنبـال یـافتن حقیقت است، از شـمول این روایـات خـارج است، مگر آنکه پس از رسـیدن به حق، باز هم بر موضع باطل خویش اصرار ورزد.

[۱۷] در اکثر روایات تعبیر «یستتاب» آورده شده که جمله خبریه مجهول است نه امر، مگر آنکه گفته شود به نظر علمای اصول جمله خبریّه آکـد در وجوب است. تنها در یک روایت، علی(ع) به یکی از کارگزارانش در باره حکم زنـدیق به لسان امر می فرمایـد: «اما من کان من المسـلمین ولد علی الفطره ثم تزندق فاضـرب عنقه و لا تسـتتبه و من لم یولد منهم علی الفطره فاسـتتبه فان تاب و الاّ فاضـرب عنقه...».(وسائل الشـیعه، ابواب خد المرتد، باب ۵، ح۵؛ ج۲۸، ص۳۳۳). البته اگر لسـان روایات وجوب استتابه هم نباشد، شرطیت استتابه برای جواز قتل در مرتد ملی محرز است و بدون آن نمی توان حکم قتل مرتد را صادر کرد.

[۱۸] ظـاهراً مقصود روایت مسـمع بن عبـدالملک (ابواب حـد المرتـد، بـاب ۳، ح۵) اسـت کـه سه روز را لاـزم دانسـته است. همچنین روایت ابی الطفیل (همان، باب ۳، ح۶) است که سه مرتبه را لازم شـمرده و نیز روایت عبدالله بن سنان (همان، باب ۶، ح۴) است که سه روز مهلت

داده شده است. روایت مسمع هر چند طبق نقل کلینی و شیخ طوسی ضعف سندی دارد ولی طبق نقل صدوق، موثقه است. سند روایت طبق نقل صدوق چنین است: رواه الصدوق باسناده عن السکونی عن جعفر عن ابیه عن آبائه(ع)... از این رو می تواند مستند فتوا قرار گیرد چنانکه برخی چون صاحب جواهر و کاشف اللثام بدان فتوا داده اند. روایت ابی الطفیل که موردی را از یکی از مأموران اعزامی امیرالمؤمنین(ع) نقل می کند، گذشته از ضعف سند، نمی تواند مستند مورد اعتمادی باشد. طبق روایت ابن سنان نیز علی(ع) سه روز برای توبه کردن مهلت داد. ولی با توجه به اینکه در مبحث بعدی خواهد آمد که صدور حکم ارتداد از شؤون حاکم و قاضی است، بعید نیست که تشخیص آن به حاکم واگذار شده و سه روز که در روایات فوق همگی در باره امیرالمؤمنین علی(ع) است، به شؤون حکومتی آن حضرت مربوط باشد. هرچند روایت مسمع ناظر به بیان حکم شرعی است، ولی این احتمال که حضرت به عنوان یک دستورالعمل حکومتی چنین حکمی را صادر کرده باشند، منتفی نیست. اتفاقاً همین احتمال از سوی محقق اردبیلی تقویت شده است.(ر.ک: مجمع الفائده و البرهان، ج۱۳، ص۳۲۲).

[۱۹] این دیدگاه به شیخ طوسی در خلاف و مبسوط، و بعضی دیگر از فقها نسبت داده شده است. صاحب جواهر می گوید: «و قیل و القائل الشیخ فی محکی المبسوط و الخلاف و تبعه علیه غیره: یمهل القدر الذی یمکن معه الرجوع لاطلاق الادّله الذی لا یقیّده الخبر المزبور بعد ضعفه».(جواهر الکلام، ج۴۱، ص۶۱۳). ولی شیخ طوسی به اصحاب نسبت داده و می گوید:

«الموضع الـذی قلنا یستتاب، لم یحدّه اصحابنا بقـدر و الاولی ان لا یکون مقدّراً... دلیلنا: ان التحدید بذلک یحتاج الی دلیل». سپس به بعضـی از روایاتی تمسک کرده که به مجرد عـدم توبه دسـتور قتل صادر شـده، بدون آنکه مهلتی داده شود.(خلاف، ج۵، ص۳۵۶ ۳۵۷).

[۲۰] صـاحب جـواهر پس از نقـد ایـن دیـدگاه، «سه روز مهلت دادن» را یکی از اقـوال دیگر در مسـأله دانسـته و آن را احـوط شمرده است. وی معتقـد است مهلت دادن به مرتـد تـا زمانی که شـبهه اش برطرف شـده و بازگردد، چه بسا چنـد سال به طول انجامـد و این سـخن و نظر بر خلاف نص و فتواست و اینکه به او بیش از سه روز برای توبه کردن مهلت داده نمی شود، شاید بـدین جهت باشـد که او در اینکه دچار شـبهه شـده، چه بسا مقصـر بوده و معـذور نباشد.(ر.ک: جواهر الکلام، ج۴۱، ص۶۱۳ ۶۱۵).

[۲۱] ناگفته نماند که در کلام صاحب جواهر تفکیکی بین کسـی که به خاطر شبهه فکری مرتد شده یا به علت دیگر، مشاهده نمی شود، به طور کلی در باره مرتد فطری اسـتتابه را تا سه روز لازم شـمرده و بیش از آن را مجاز نمی داند و فرقی بین کسی که به خاطر باقی ماندن شبهه اش توبه نمی کند و بین کسی که به انگیزه دیگر، از توبه کردن استنکاف می ورزد، قائل نیست، چـون ادله را مطلـق می دانـد. اگر بین موارد مختلف، تفکیـک قائـل شـدیم و برای کسـی که دچـار شـبهه فکری شـده، مهلت بیشتری داده شد، جای این سؤال باقی است که نهایت این مهلت چقدر است؟ بالاخره

حدّی دارد یا نه؟ آیا می توان ملتزم شد که تا شبهه اش برطرف نشده، نمی توان احکام ارتداد را در باره او جاری کرد، هر چند بیست سال طول بکشد و حاضر نباشد شهادتین بر زبان جاری کند؟.

[۲۲] هنگامی که امام علی(ع) از عده ای و از آن جمله اسامه بن زید سؤال کرد، چرا برای جنگ حرکت نمی کنید، او عذر آورد که پیامبر فرموده با کسانی که شهادتین می گویند، نجنگید و به ماجرایی که برای خودش رخ داده بود، استشهاد کرد و گفت: «انت اعزّ الخلق علیّ و لکنّی عاهدت الله ان لا اقاتل اهل لا اله الاّ الله» مورخین گفته اند: کان اسامه قد اهوی برُمحه فی عهد رسول الله(ص) الی رجل فی الحرب من المشرکین فخافه الرجل، فقال: لا اله الاّ الله فشجره بالرُمح فقتله و بلغ النّبی(ص) خبره، فقال:یا اسامه! اقتلت رجلاً یشهد ان لا اله الاّ الله؟ فقال: یا رسول الله! انما قالها تعوّذاً. فقال(ص) الا شققتَ قلبَه؟ (الا شققت عن قتله؟).(شیخ مفید، الجمل، ص۹۵ ۹۶).

[۲۳] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح۳.

[۲۴] سوره مائده، آیه ۳۲.

[۲۵] سوره انعام، آیه ۱۵۱.

[۲۶] میان آیات شریفه با روایت عمار تعارضی وجود ندارد. زیرا آیه اول کشتن را در دو صورت تجویز کرده، قتل در برابر قتل و قتل شخص مفسد، و مرتد یکی از مصادیق مفسد است، در حقیقت روایت عمار می تواند مشخص کننده یکی از افراد مفسدی باشد که می توان او را به قتل رساند، چنان که محقق اردبیلی در تفسیر «فساد فی الارض» می گوید: «قیل کالشرک و قطع الطریق... و الظاهر من

الفساد اعم فیدلّ علی اباحه القتل للفساد و یدلّ علی جوازه لمطلق الفتنه ایضاً قوله تعالی «و الفتنه اشدّ من القتل»، و لکن الفتنه و الفساد مجملتان غیر واضحتان، نعم الظاهر ان ما یوجب القتل حدّاً داخل فیه مثل اللواط و زنی المحصن و نحو ذلک...».(زبده البیان، ص۸۳۷). انصاف این است که اصلاً آیه شریفه ناظر به این جهت نیست که هر شخصی می تواند مفسد یا قاتل را بکشد یا نیاز به حکم حاکم دارد، آیه هیچ گونه منافاتی با اینکه قتل قاتل یا مفسد بسا نیاز به اجازه حاکم داشته باشد، ندارد. آیه در مقام بیان این جهت نیست، بلکه ناظر به این جهت است که قتل بدون وجود این دو سبب جایز نیست، از این رو اطلاقی در آیه نیست و تعارضی متصوّر نیست تا از تخصیص و تقیید سخن گفته شود. آیه دوم نیز ناظر به این جهت نیست، بلکه هشدار می دهد که نفوس بشری را که خداوند برایشان حرمت قائل شده، جز به حق نمی توان کشت. اگر به عللی مهدور الدم شده باشد، می توان به قتل رساند. و این لسان اصلاً در مقام بیان این جهت نیست که نیاز به اجازه حاکم دارد یا می توان رأساً به قتل رساند. پس آیه اطلاق ندارد تا سخن از تقیید آن به میان آید. فرض بر این است که قتل مرتد یکی از مصادیق «قتل به حق» است، چنانکه در کلام محقق اردبیلی مشاهده می شود. وی در تفسیر استثناء در آیه می گوید: «مثل القصاص و الحدّ و الرّجم و الارتداد».(همان، ص۵۰۱).

[۲۷] وسائل الشیعه، ج۱۰، ص۲۴۹.

[۲۸] نهج البلاغه،

نامه ۵۳.

[۲۹] احادیث الشیعه، ج ۲۶، ص ۶۶.

[۳۰] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص۲۴۹.

[۳۱] معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۲۸۸.

[۳۲] وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۴۹.

[۳۳] همان، ص۳۲۹ ۳۳۳ ۳۳۵.

[۳۴] از جمله روایات، صحیحه هشام بن سالم است که از امام صادق(ع) در باره کسی که به پیامبر(ص) دشنام دهد، سؤال شده و حضرت پاسخ می دهد: «یقتله الادنی فالادنی قبل ان یرفع الی الامام».(وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۷، ح۱؛ ج۲۸، ص۳۳۷).

[۳۵] همان، ص۲۱۳، ح۳.

[۳۶] با توجه به اینکه تنها روایات معتبری که قتل مرتد را برای شنونده تجویز کرده، صدر روایت عمار ساباطی است، و این روایت ارتداد خاصی را مطرح کرده یعنی کسی که با پیامبر عناد و لجاج ورزد و او را تکذیب نماید، بعید نیست که این فرد به سابّ النبی ملحق باشد، همان طور که در سابّ النبی مراجعه به حاکم لازم نیست و می توان بدون مراجعه به محکمه شخص دشنام دهنده به پیامبر را به قتل رساند، در تاریخ هم نقل شده که علی(ع) در حضور پیامبر شخصی را که آن حضرت را تکذیب کرده بود، بی درنگ و بدون آنکه از حضرت اجازه بگیرد، به قتل رسانید. پس با استناد به صدر روایت عمار ساباطی نمی توان جواز قتل هر مرتدی برای شنونده را اثبات کرد، بلکه این جواز مربوط به مرتد خاصی است. اگر کسی چنین احتمالی را در این باره مطرح کند، چندان دور از ذهن نخواهد بود.

[۳۷] مبسوط، ج ۸، ص ۷۱.

[۳۸] ر.ک: شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۳۵۲ «روی عن النبی(ص): انه نهی عن قتل النساء و الولدان».

[۳۹] شیخ طوسی، استبصار، ج۴، ص۲۵۴.

[۴۰] وسائل الشیعه،

ابواب حد المرتد، باب ۴، ح۴؛ ج۲۸، ص۳۳۱.

[۴۱] همان، ح۶، ص۳۳۲.

[۴۲] مستدرک الوسائل، ابواب حد المرتد، باب ۳، ح۲.

[۴۳] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۴، ح۱؛ ج۲۸، ص۳۳۰.

[۴۴] سؤالی که در خصوص روایات مربوطه به ذهن می رسد، این است که آیا می توان از اطلاق روایات به این بیان، رفع ید کرد؟ آیا زدن یا زندانی کردن حتماً علتی برای دست شستن از ارتداد است که بتواند قرینه ای بر حمل روایات بر ارتداد غیر فکری باشد؟ حال اگر زنی را فرض کنیم که مرتد شده و با استتابه نیز توبه نکرده و حاکم اطمینان دارد که زدن و زندانی کردن کمترین تأثیری در بازگشت او ندارد، آیا نباید او را زندانی کند؟ اگر زندانی کردن یا زدن علت برای توبه باشد، نباید در چنین فرضی زن را کتک زد یا زندانی نمود، در حالی که گمان نمی رود که این حرف قابل التزام باشد. بنابراین حمل روایات بر مرتد غیر فکری محتاج دلیل محکمتری است. به علاوه، چرا تهدید به قتل در باره مرد مرتدّ قرینه قرار نگرفته بر اینکه آن روایات نیز بر مرتدّ غیر فکری حمل شود؟ همان طور که با آن تضییقات نمی توان شبهه فکری را مرتفع ساخت با تهدید و مجازات قتل نیز نمی توان شبهه فکری را مرتفع ساخت.

[۴۵] همان، ح۲.

[۴۶] همان، ح۳.

[۴۷] همان، ح۵؛ ص۳۳۱.

[۴۸] عبارت شیخ چنین است: «هذا الحکم مقصور علی القضیه التی فصّلها امیرالمؤمنین(ع) و لا یتعدّی الی غیرها لأنّه لا یمتنع ان یکون هو(ع) رأی قتلها صلاحاً لارتدادها و تزویجها، و لعلّها کانت تزوّجت بمسلم ثم ارتدّت و تزوّجت فاستّحقت القتل

لذلک و لامتناعها من الرجوع الی الاسلام».(تهذیب، ج ۱۰، ص۱۴۳ ۱۴۴). وجه ناسازگاری آن با موازین معلوم نشد، زیرا زنی که شوهرش مسلمان است و مرتدّ می شود، به صرف ارتداد، تا قبل از انقضاء عدّه، از شوهر جدا نمی شود تا مجاز به ازدواج باشد، لذا عقد او با شوهر دیگر باطل است و اگر مرتکب عمل زناشویی شود، مرتکب زنا شده و حدّ آن قتل است. به این بیان می تواند با موازین سازگار باشد.

[۴۹] روایت محمد بن قیس در سه بحث «باب السراری و ملک الایمان» ج۱۳، ص۴۲۰، و بحث «میراث المرتد» ج۱۵، ص۴۰۶، و بحث «حدّ ارتداد» ج۱۶، ص۳۴۷ کتاب ملاذ الاخیار نقل شده ولی چنین بیانی از علامه مجلسی در ذیل آن نیامده است.

[۵۰] ر.ک: شیخ طوسی، الخلاف، ج۵، ص۳۵۲، احتمالاً روایت مورد نظر این است: «روی عن النبی(ص) انه نهی عن قتل النساء و الولدان»، روایت دیگری هم از کافی نقل کرده که در کافی وجود ندارد، «روی عن النبی(ص) انه نهی عن قتل المرتدّه».

[۵۱] اگر وجه ارسال این است که ابن محبوب از (غیر واحد من اصحابنا) نقل کرده، در سند تهذیب نیز «غیر واحد من اصحابنا» وجود دارد، لذا سند صحیحه نمی باشد. (ر.ک: تهذیب، ج ۱۰، ص۱۵۷).

[۵۲] مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۱۶۶، احتمالاً این دو روایت مورد نظر استاد بوده است.

[۵۳] همان.

[۵۴] سوره ممتحنه، آیه ۱۰.

[۵۵] کفر زن یا شوهر را یکی از «اسباب تحریم نکاح» یا «روافع نکاح» دانسته اند و ضمن استدلال به آیات مختلف، این آیه را نیز مورد توجه قرار داده اند. و ارتداد را نیز از جمله عوامل برهم خوردن علقه زوجیّت شمرده

اند. عبارت شهید ثانی در این باره چنین است: «اذا ارتدّ احد الزوجین عن الاسلام انفسخ العقد بینهما فی الحال علی کل تقدیر لانه ضرب من الکفر الذی لایباح التناکح معه».(مسالک الافهام، ج۷، ص۳۶۳). البته صور گوناگون آن مثل ارتداد قبل از مباشرت یا بعد از آن، تفاوتهایی از جهت میزان مهر یا عدّه نگه داشتن یا عدّه نداشتن دارد که شهید به تفصیل بدان پرداخته است. شیخ اعظم انصاری نیز می فرماید: «و لو ارتدّ من الزوجین احدهما قبل الدخول انفسخ العقد فی الحال لانّ المرتدّ ان کان هو الزوج فلن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا- و ان کانت الزّوجه فلا- یجوز البقاء علی نکاح غیر الکتابیّه و المجوسیّه اجماعاً و لا عدّه قبل الدخول حتی ینتظر...»(کتاب النکاح، ص۴۰۱، تراث الشیخ الاعظم).

[۵۶] وسائل الشیعه، ابواب حد المرتد، باب ۱، ح۲.

[۵۷] وجه اینکه روایت ظهور ضعیف در مرتد ملی دارد، مشخص نیست. در صدر روایت که «موضوع» را تبیین کرده، قرینه ای بر این مطلب وجود ندارد، در ذیل روایت هم که به بیان «حکم» پرداخته، قرینه بر خلاف وجود دارد چنانکه مورد استشهاد استاد محترم قرار گرفته است.

[۵۸] همان، ابواب موانع الارث، باب ۶، ح۳؛ ج۲۶، ص۲۷.

[۵۹] همان، ح۶، ص۲۸.

[۶۰] همان، ح۱، ص۲۵.

[۶۱] محقق در شرایع می گوید: «و لو کان المیت مرتداً ورثه الامام(ع) مع عدم الوارث المسلم و فی روایه یرثه الکافر و هی شاذه». صاحب جواهر همین روایت را به عنوان روایت مورد نظر محقق نقل کرده و می افزاید: «بل لم یعرف بها قائل سوی ما یظهر من تعبیر الصدوق فی المقنع بلفظها و من الشیخ فی

کتابی الحدیث مع انه قال فی الفقیه: «الکفّار بمنزله الموتی لا یحجبون و لا یرثون» بل عن ابن جنید انه روی هذه الروایه عن ابن فضال و ابن یحیی و قال: لنا فی ذلک نظر، بل ظاهرها ان المیراث للولد النصاری و ان کان له ورثه مسلمون و هو خلاف الاجماع و النص، فلا ریب حینئذ فی انّ وارثه الامام(ع).»(جواهر الکلام، ج۳۹، ص۱۷ ۱۸). اما عبارت شیخ در تهذیب چنین است: «الوجه فی هذا الخبر ان میراث النصاری انما یکون لولده النصاری اذا لم یکن له ولد مسلمون و میراث المسلم یکون لولده المسلمین اذا کانوا حاصلین».(تهذیب، ج۹، ص۳۷۲). به هر حال، قسمت اول روایت از نظر نصوص و فتاوی مخدوش است، لذا محقق از آن به شاذّ تعبیر کرده است.

[۶۲] همان، ح۷، ص۲۸.

[۶۳] همان، ح۵، ص۲۷.

[۶۴] روایت اول عمار ساباطی در باره مرتد فطری است و روایت هفتم ابوبکر حضرمی در باره مرتد ملّی، شاهدش آن است که امام(ع) صورت «رجوع به اسلام و توبه شخص» را هم مطرح نموده و حکمش را بیان فرموده است، در حالی که مرتد فطری استتابه نمی شود و توبه اش لااقل نسبت به سه حکم معروف قتل، جدایی همسر و تقسیم اموال پذیرفته نشده و هیچ گونه تأثیری در آنها ندارد. این تفکیک در نوع عدّه زن که اگر شوهرش مرتد فطری باشد عدّه وفات نگه می دارد و اگر ملّی باشد، عدّه طلاق نگه می دارد، مطابق با اعتبار نیز هست زیرا حکم مرتد فطری قتل است و راهی برای بازگشت او و زنده ماندنش وجود ندارد، لذا همسرش

از همان ابتدا عدّه وفات نگه می دارد، ولی مرتدّ ملّی می تواند با توبه کردن، بار دیگر با همسرش ازدواج کند. چنین تفکیکی در کلام شهید ثانی نیز به چشم می خورد. وی در خصوص فسخ نکاح در صورت ارتداد یکی از زوجین می گوید: «و ان کان المرتدّ هو الزوج، فان کان عن ملّه وقف الفسخ علی انقضاء العدّه و هی کعدّه الطلاق، فان عاد فهو املك بها و الاّ بانت منه، و ان کان عن فطره بانت منه فی الحال و اعتدّت عدّه الوفاه، لعدم قبول توبته فی هذه الحال بالنسبه الی حکم الزّوجیّه مطلقا...»(مسالك، ج۷، ص۳۶۴).

[۶۵] سوره شوری، آیه ۱۶.

[۶۶] سوره نحل، آیه ۱۲۵.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹